



شناخت حقیقت تاریخے حق مسلم ماست

آدولف یوژونکو



شناخت حقیقت تاریخے حق مسلم ماست

آدولف یوژونکو



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلایین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزش‌شکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

شناخت حقیقت تاریخی حق مسلم ماست

The Right To Historical Truth

نویسنده: آدولف یوزونکو (Adolf Juzwénko)

مترجم: آموزش‌شکده توانا (آموزش‌شکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نقاشی روی جلد: May Come! by Paul Klee

© E-Collaborative for Civic Education 2018

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگویی و جوامعی شایسته سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارایه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

مقدمه

در لهستان، مانند سایر کشورهای تحت سلطه حکومت‌های کمونیست، نوشتن درباره گذشته بدون تحریف واقعیت‌ها میسر نبود. مورخان و سایر پژوهشگران اجازه نداشتند درباره رویدادهایی بنویسند که بازتاب نامطلوبی بر مقامات حزب کمونیست داشت. در کتاب‌ها و متون درسی و سایر انتشارات رسمی واقعیت‌های مهم تاریخی حذف یا به شیوه‌ای تحریف‌شده درج می‌شد. با وجود این مردم لهستان از پیمان میان نازی‌ها و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۹، مطلع بودند؛^۱ از انتقال اجباری تعداد کثیری شهروند لهستانی به روسیه در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ آگاه بودند؛ می‌دانستند شوروی مسئول قتل عام‌های جنگل کاتین در سال ۱۹۴۰ بود، نه آلمان نازی؛ و می‌دانستند که شوروی نظام کمونیستی را به لهستان تحمیل کرد، نه این که این نظام ناشی از اراده مردم بوده باشد.

آدولف یوزونکو (۱۹۳۹ -)، مورخ لهستانی، مقاله‌ای را که در ادامه آمده است

۱- اشاره به Pact Ribbentrop-Molotov یا پیمان بی‌طرفی میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ که آن را وزیر امور خارجه دو کشور (ریبن ترپ از آلمان و مولوتف از شوروی) امضا کردند. مهم‌ترین بخش آن (۱) تضمین عدم خصومت میان دو کشور به همدیگر و (۲) پروتکل مخفیانه منضم به این پیمان بود که به موجب آن لهستان، لیتوانی، لتونی، استونی، فنلاند و رومانی به منطقه نفوذ آلمان و دولت شوروی تقسیم شدند و این پروتکل پیش‌درآمد تقسیم ارضی و سیاسی کشورهای نامبرده میان آلمان نازی و شوروی شد.

در سال ۱۹۸۷ در مجله *Res Publica* منتشر کرد. در آن هنگام اتحادیه همبستگی^۲ با وجود این که هنوز غیر قانونی بود به نحو گسترده‌ای روزنامه، کتاب و مجله منتشر می‌کرد. مقامات اجازه انتشار *Res Publica* را داده بودند؛ مشروط بر آن که سانسور را بپذیرد. مقاله یوزونکو به طور کامل سانسور و از انتشار آن جلوگیری شد ولی در نهایت در غرب منتشر شد.

در خلال زمستان ۱۹۸۹ و بهار ۱۹۹۰ پس از آن که کشورهای اروپای شرقی یکی پس از دیگری از یوغ تسلط رژیم کمونیست رهایی یافتند و هر یک خواستار روایت صادقانه تاریخ خود شدند، لهستانی‌ها به رسمیت شناخته شدن قتل‌های کاتین^۳ را مطالبه کردند، مجارها خواستار قدردانی رسمی از قهرمانان انقلاب ۱۹۵۶^۴ بودند و چک‌ها می‌خواستند به دلیل یورش کشورهای عضو پیمان ورشو به جمهوری چکسلواکی در سال ۱۹۶۸^۵ رسماً از آن‌ها عذرخواهی شود؛ درخواستی که به آن پاسخ مثبت داده شد. این تحولات به شکل چشمگیری ثابت کرد که بازگفتن حقیقت چقدر در تاریخ حائز اهمیت است.

۲- Solidarity یا اتحادیه کارگری لهستان که به رهبری لخ والسا در سال ۱۹۸۰ در شهر گدانسک تشکیل شد و اولین اتحادیه کارگری خارج از کنترل حزب کمونیست در یک کشور عضو پیمان ورشو بود.

۳- The Katyn massacre یا قتل عام کاتین، اعدام‌های زنجیره‌ای نخبگان لهستان بود که در خلال آوریل و مه ۱۹۴۰ رخ داد و طی آن نیروهای امنیتی اتحاد جماهیر شوروی نزدیک به ۲۲ هزار نفر از نخبگان لهستان را، مشتمل بر افسران ارتش و نیروهای انتظامی و روشنفکران، به جوخه آتش سپردند. کاتین نام جنگلی است که گورهای دسته‌جمعی قربانیان این قتل عام بعدها برای اولین بار در آن‌جا کشف شد.

۴- The Hungarian Revolution of 1956 اشاره به قیام سراسری مردم مجارستان علیه دولت مارکسیست - لنینیست جمهوری خلق مجارستان و سیاست‌های آن دولت دارد. این سیاست‌ها از سوی اتحاد جماهیر شوروی به حزب کمونیست مجارستان دیکته و به مردم این کشور تحمیل می‌شد. این قیام مردمی از ۲۳ اکتبر تا ۱۰ نوامبر ۱۹۵۶ طول کشید. این قیام با وجود این که رهبر نداشت، برای اولین بار پس از پایان جنگ دوم جهانی تسلط و قدرت اتحاد جماهیر شوروی را در مجارستان با تهدید جدی روبه‌رو کرد.

۵- اشاره به حمله شوروی و سایر کشورهای عضو پیمان ورشو به چکسلواکی در تابستان ۱۹۶۸ که منجر به سرنگونی الکساندر دوپچک، رهبر اصلاح‌طلب و آزادیخواه حزب کمونیست این کشور، توقف اصلاحات و تسلط حزب کمونیست گوش به فرمان مسکو شد.

آدولف یوژونکو شناخت حقیقت تاریخی حق مسلم ما ست^۶

... پس از جنگ^۷ نظام آموزشی خاصی بر مردم لهستان تحمیل شد. هدف نظام جدید این بود که مردم را باورمند کند که کمونیسم و جمهوری خلقی در لهستان برآیند یک روند تاریخی و زاینده ذهن برجسته‌ترین نخبگان و افراد خوش فکر بوده است. از آن جا که ثابت کردن این فرضیه با پژوهش‌های عاری از دروغ غیرممکن بود، تعریف پذیرفته شده‌ای که از تاریخ ارائه می‌کردند این بود که «به عنوان یک رشته دانشگاهی ... تاریخ، در درجه اول سرگذشت کالاها و خدمات، توده‌های زحمتکش و طبقه کارگر است.» مورخان را تشویق می‌کردند که گذشته را از «دیدگاه رشد طبقه کارگر و مبارزه آن‌ها - یعنی از چشم‌انداز کمونیسم و آینده آن -» بررسی کنند.

همه مورخان به این دستورات عمل نمی‌کردند و از آن‌ها پیروی نمی‌کردند؛ اما نمی‌توان گفت که این نگرش بر جامعه مورخان در لهستان بی‌اثر بود یا منکر تاثیر ژرف آن بر کیفیت تاریخ‌نگاری در لهستان شد.

علاقه‌مندان به تاریخ به نحو فزاینده‌ای در پی مقالات معتبر و موثق درباره تاریخ قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی هستند و تقاضا برای این گونه نوشتارها فزونی یافته است. لهستانی‌هایی که در کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها کتاب‌های تاریخی را می‌جویند جویای

۶- عنوان مقاله به انگلیسی: The Right to Historical Truth.

۷- منظور جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) است. در سال ۱۹۴۸ لهستان عملاً یک کشور تک‌حزبی (حزب کمونیست) و از اقدار شوروی شد.

نام نویسندگانی می‌شوند که حقیقت را کتمان نکرده‌اند یا سراغ از روایاتی می‌گیرند که قابل اعتماد باشند. این گونه تقاضاها می‌تواند مشکل آفرین باشد. اجابت کردن آن‌ها بدون در نظر گرفتن فضای سیاسی پس از جنگ در لهستان و محیطی که این متون تاریخی در بستر آن نوشته شد، میسر نیست.

نویسندگان، منتقدان ادبی، پژوهشگران تاریخ ادبیات، تاریخ‌نگاران و فیلسوفان همگی درباره اثرات ایدئولوژی کمونیسم بر علوم اجتماعی در لهستان پس از جنگ دوم جهانی نوشته‌اند. در این نوشتارها به خصوص به کسانی که به اصطلاح رنگ مارکسیسم به خود گرفتند - که تاریخ‌نگاران هم در میان آن‌ها بودند - توجه خاصی مبذول شده است. با این حال قصد و اولویت من پرداختن به تاریخ‌نگاران نیست؛ زیرا این گروه نه از حیث تعداد و نه از حیث اهمیت چندان قابل توجه نیستند. به طور کلی یک فرد مکتبی نمی‌تواند تاریخ‌نگار موجهی باشد یا اصلاً نمی‌تواند تاریخ‌نگار باشد. تاریخ‌نگاران خیلی زود این نکته را در یافتند.

چسلاو میوش^۸ در مقدمه‌ای بر کتاب «ذهن اسیر»^۹ از انگیزه خود برای ادامه کار در دولت جمهوری خلق لهستان می‌نویسد: «تصور کنید یک متخصص علمی را که در یک شهر کوچک در اروپای شرقی آزمایشگاهی دارد و این آزمایشگاه برای او از اهمیت حیاتی برخوردار است. آیا برای این متخصص آسان است که از آزمایشگاه خود بگذرد یا این که ترجیح می‌دهد بهایی سنگین پردازد ولی آنچه را که در زندگی برایش اهمیت حیاتی دارد حفظ کند؟ برای من زبان مادری همان آزمایشگاه بود. مخاطبان من به عنوان یک شاعر، مردم کشورم بودند و فقط در کشور خودم بود که می‌توانستم آثارم را چاپ کنم.»

تاریخ‌نگاران هم می‌توانند با همین استدلال درباره خودشان حرف بزنند. آن‌ها هم به آزمایشگاه وطنی خود وابسته‌اند؛ شاید حتی بیش تر از شاعران. در هر کشوری و به ویژه در کشوری که تاریخی به پیچیدگی تاریخ لهستان داشته باشد موضوع پژوهش‌های یک تاریخ‌نگار در درجه اول مردم خودش است و در درجه اول برای مردم خودش می‌نویسد. به این ترتیب جای تعجب ندارد که تاریخ‌نگاران هم، مانند میوش، تصمیم گرفتند وارد بازی مقامات کمونیست شوند که همانا بازی «سرسپردگی و حمایت علنی از رژیم، عذر و بهانه تراشیدن و طفره‌رفتن از دفاع از برخی ارزش‌ها بود.» اما میوش

۸- Czeslaw Milosz (۱۹۱۱ - ۲۰۰۴) نویسنده، شاعر، مترجم و دیپلمات لهستانی بود که برنده جایزه

نوبل ادبیات شد.

۹- عنوان کتاب در ترجمه انگلیسی: The Captive Mind.

ظرف چند سال از این بازی کناره‌گیری کرد. در واقع متوجه شد که او در این بازی شانس نمی‌خواهد داشت. آن‌ها که در بازی ماندند و ادامه دادند حتی متوجه نشدند چطور قربانی آن شدند. البته که این امر اجتناب‌ناپذیر بود؛ زیرا قوانین بازی را فقط یک طرف، یعنی رهبران سیستم تک‌حزبی، دیکته می‌کردند.

در سال ۱۹۵۱ در خلال کنفرانسی که در شهر اتواک^{۱۱} برگزار شد تاریخ‌نگاران و ادار به پذیرفتن دستورالعمل مضحک و نامقوعولی در باب «تنها روش صحیح» تاریخ‌نگاری شدند؛ اقدامی تحقیرآمیز که تاریخ‌نگاری در لهستان را به بن‌بست کشانید.

در کنفرانس اتواک از نوشته هنریک ورژیسکی^{۱۲} تحت عنوان «تاریخ سیاسی لهستان در دوران بعد از قیام ۱۸۶۴ - ۱۹۱۸»، که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده بود، به شدت انتقاد شد. سرنوشت کتاب این مورخ برجسته توجه ما را به یک واقعیت اساسی در مباحث مربوط به سیر تکاملی تاریخ‌نگاری در لهستان پس از جنگ دوم جهانی، معطوف می‌کند. تقریباً چهل سال بعد از انتشار کتاب ورژیسکی، این اثر هنوز بهترین پژوهش دانشگاهی درباره دوره پساقیام^{۱۳} است. با وجود این، هیچ یک از ناشران مهم کشور پس از سال ۱۹۴۸ این اثر را دوباره چاپ نکرده است؛ اگرچه به من گفته شده است که برخی ناشران برای انجام این کار تلاش کرده‌اند. تنها در همین چند سال اخیر بود که واقعیت‌ها و نظرات مطرح‌شده در این کتاب از حیطه بسته محافل دانشگاهی و نشریات تخصصی پا را فراتر گذاشت.

سرنوشت تاریخ‌نگاری دوره بعد از سال ۱۹۱۸، حتی از تاریخ‌نگاری دوره ۱۸۶۴ - ۱۹۱۸ هم اسف‌بارتر بوده است. در سه دهه اخیر مهم‌ترین ناشران کشور حتی یک کتاب در باب جنبش کارگری یا سیستم‌های سیاسی نظام یا جایگاه لهستان در اروپا و روابط آن با کشورهای همسایه منتشر نکرده‌اند که مؤلف آن بتواند در کمال آسودگی وجدان اعلام کند که کتاب‌اش بدون سانسور چاپ شده است؛ حتی اگر آن کتاب بدون محدودیت‌های ناشی از خودسانسوری نوشته شده بود.

۱- Otwock، شهری واقع در جنوب شرقی ورشو در مرکز لهستان.

11- Henryk Wereszycki (1898 - 1990).

۱۲- The Warsaw Uprising یا قیام ورشو، عملیاتی بود که در تابستان ۱۹۴۴ جنبش زیرزمینی مقاومت لهستان به رهبری ارتش لهستان هدایت کرد تا ورشو را از اشغال آلمان آزاد کند. این قیام ۶۳ روز به درازا کشید و در طول آن هیچ کمکی از خارج برای لهستان اعزام نشد. قیام ورشو مهم‌ترین حرکت نظامی یک جنبش مقاومت اروپایی در خلال جنگ دوم جهانی تلقی می‌شود.

در حالی که مورخان تاریخ باستان و قرون وسطی بعد از ۱۹۵۶^{۱۳} از آزادی بیش‌تری در نوشتن برخوردار بودند، مورخانی که درباره قرن ۱۹ می‌نوشتند و بیش‌تر از آنان کسانی که به تاریخ قرن ۲۰ می‌پرداختند هنوز ناگزیر بودند محدودیت‌های مقرر را رعایت کنند؛ زیرا به قول تادئوژ مانتویفل^{۱۴} «قراردادن یک پژوهش تاریخی در چهارچوب متدولوژی مارکسیستی با مبارزات طبقاتی در هم آمیخته بود؛ دشمن هم با بهره‌گرفتن از افزار تاریخ در سنگر ایدئولوژی درگیر یک مبارزه زیرزمینی است.»

از سال ۱۹۵۶ تا به امروز بخش مهمی از تاریخ‌نگاران کوشیده‌اند حقوقی را که بعد از ۱۹۴۸^{۱۵} از دست دادند بار دیگر به دست آورند. حق دانستن واقعیت‌های تاریخی، حق بهره‌مندی از فرصت‌هایی که بتوان آزادانه و بدون محدودیت حرفه خود را دنبال کرد و حق انتشار کامل نتایج پژوهش‌ها، از جمله این حقوق از دست‌رفته بود. به لطف این مبارزه در سال‌های اخیر، تاریخ‌نگاری در لهستان منبع برخی از جالب‌ترین و منسجم‌ترین نوشتارها در اروپای شرقی بوده است؛ با این حال هنوز جای اصلاحات هست و نباید از یاد برد که حتی این‌گونه نوشته‌ها هم حاصل مخدوش‌سازی^{۱۶} بوده است.

از بعد از پایان عصر سیاه استالین^{۱۷}، رفتار تاریخ‌نگاران مانند آن مردی بود که در یک لطفه یهودی درباره‌اش چنین می‌گویند: «یک خاخام به مردی توصیه کرد خانه‌اش را از حیوانات پُر کند و سپس هر روز یک حیوان را از خانه بیرون کند. با بیرون کردن هر حیوان، مرد صاحب‌خانه ذوق می‌کرد که در خانه‌اش فضای بیش‌تری دارد.» بعد از ۱۹۵۶^{۱۸} تاریخ‌نگاران مجاز به انتشار متونی بودند که قبلاً حتی در خواب هم انتشار آن را نمی‌دیدند و با این تصور که با گذشت زمان اجازه چاپ مطالب بیش‌تری داده

۱۳- در فوریه سال ۱۹۵۶ نیکیتا خروشچف، رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی، در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی از سلف خود استالین و کیش شخصیت فردی که او در اطراف خود پرورش داد به شدت انتقاد کرد و به افشاگری درباره روش‌های مستبدانه او در رهبری و محاکمات بی‌پایه و سرکوب مخالفان پرداخت و از حزب دعوت کرد که در رویه و سیاست‌های خود در همه این موارد تجدید نظر کنند.

۱۴- Tadeusz Manteuffel (۱۹۰۲ - ۱۹۷۰) تاریخ‌نگار لهستانی که تخصص‌اش در تاریخ اروپا در قرون وسطی بود.

۱۵- در سال ۱۹۴۸ لهستان عملاً یک کشور تک‌حزبی (حزب کمونیست) و از اقمار شوروی شد.

۱۶- در متن انگلیسی، کلمه «manipulation» به کار رفته است.

۱۷- جوزف استالین از دهه ۱۹۲۰ تا زمان مرگش در سال ۱۹۵۳ رهبر اتحاد جماهیر شوروی بود.

۱۸- رک: پانویس شماره ۱۳.

خواهد شد دلخوش بودند. این باور به آینده‌ای بهتر موجب شد آن‌ها خودشان گستره تحقیقات‌شان را محدودتر و قضاوت‌هایشان را سانسور کنند و نوشته‌هایشان را با فضای حاکم سیاسی تطبیق دهند. آن‌ها کوشش می‌کردند توصیه‌ها و مقررات حاکم را دور بزنند. برای یک استاد دانشگاه ادامه کار دانشگاهی بدون انتشار کتاب و مقاله دشوار بود و در عین حال هیچ نوشته‌ای هم بدون عبور از فیلترهای متعدد چاپ نمی‌شد.

این شگردها اغلب موثر واقع شده است. نمی‌توان انکار کرد که در همین بازار کنترل‌شده انتشارات هم برخی پژوهش‌های خوب تاریخی انتشار یافته است، اما موضوع اغلب این آثار خیلی تخصصی بوده است. تلاش برای اغفال سانسورچی غالباً به شکست منتهی شده است؛ به خصوص هنگامی که موضوع مقاله، وسیع و نیازمند ارائه پس‌زمینه مبسوط تاریخی بود. مثلاً زندگی‌نامه یک سیاستمدار برجسته. در این موارد بازنگری پس‌زمینه مقاله از ملزومات بود تا نشان داده شود که سوسیالیسم و جنبش کارگری حتی وقتی هم به خطا می‌رفت، باز در مجموع درست بود؛ که اتحاد جماهیر شوروی همیشه نیت انجام کار درست را داشت و اگر گاهی نتیجه چیز دیگری می‌شد مسبب آن، دلایلی خارج از کنترل این کشور بود و غیره.

بسیاری از تاریخ‌نگاران با این بازنگری موافق بودند و عمیقاً به ضرورت آن باور داشتند، اما با گذشت زمان با مقاومت و اکراه روزافزون حاضر به انجام آن می‌شدند. در دهه ۸۰ میلادی بسیاری از تاریخ‌نویسان از نوشتارهای گذشته خود، که بیش‌تر جنبه آکادمیک داشت، فاصله گرفتند. برخی راه افراط را در پیش گرفتند. بسیاری نیز قدرت بازنگری مجدد منابعی را که در آثارشان استفاده کرده بودند در خود نمی‌دیدند و نمی‌توان به آن‌ها خرده گرفت. این بازنگری بر عهده نسل آینده تاریخ‌نگاران خواهد بود و ما فقط می‌توانیم امیدوار باشیم که روایت واقعی و سانسورنشده تاریخ آن دوران را نسل بعدی بنویسد.

اما تعدادی از مورخان با کمال میل و در ازای چاپ پرتیراژ آثارشان و دریافت مبالغ هنگفت حاضر شدند حقایق تاریخی را فدا کنند و حتی کوشیدند با آثارشان حمایت سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان را به خود جلب کنند. بازار انتشارات به لطف شمار وسیع کتاب‌های منتشرشده، مملو از این‌گونه آثار است که به سهولت قابل دسترسی است و آموزگاران در کلیه سطوح آموزشی، به اجبار محصلان را به آن ارجاع می‌دهند. این مخدوش‌سازی در تاریخ در طول سال‌های متمادی نه فقط موجب تحریف شناخت مردم از تاریخ خود شده است، بخش بزرگی از جامعه مورخان را هم به شدت دلزده کرده، نفوذ آن‌ها را محو و آثارشان را از اعتبار ساقط کرده است. در نتیجه، تا آن‌جا

که به تاریخ دو قرن گذشته باز می‌گردد وجدان تاریخی جامعه آکنده از نیمه‌راست‌های ساختگی و اغلب کذب محض است. علاوه بر این اذهان تعداد زیادی از مردم درباره تاریخ چنان مغشوش است که توانایی تمایز قائل شدن میان سخن راست و نیمه‌راست را ندارند یا نمی‌توانند یک نوشته انباشته از روایات تصدیق‌شده سیستم را از یک مقاله اصیل و معتبر تشخیص دهند. فریفتن چنین مردمی به مراتب سهل‌تر است. همین مردم مخاطبان بحث‌های مبهم و تازه‌ای هستند که از سوی همان کسانی مطرح می‌شود که تاریخ را مخدوش کرده‌اند؛ موضوع این بحث‌ها همانا «نکات نانوشته و ناگفته» تاریخ است. این مباحث از سوی همان نویسندگانی مطرح شده است که به سرسپردگی به نظام و همیشه مطابق دستور نوشتن، شناخته شده‌اند. امروز آن‌ها امیدوارانه چشم‌انتظار دستورند تا اولین کسانی باشند که از واقعیت مثلاً پیمان ریبین‌تروپ-مولوتف^{۱۹} یا واقعه کاتین^{۲۰} پرده بردارند. آن‌ها مقالات بسیار می‌نویسند و خود را به آب و آتش می‌زنند و در انتظار تغییر اوضاع و پیش‌آمدن شرایط و فرصت مناسبی هستند تا پیروزمندانه فریاد «یافتیم! یافتیم!»^{۲۱} را سر دهند.

در خلال مباحثی که اخیراً با شرکت مورخان در گرفته است متوجه خوش‌بینی بسیار به آینده و باور به این که در آینده‌ای نه‌چندان دور این «نکات نانوشته و ناگفته» تاریخ نوشته و گفته خواهند شد، شدم. من هم علاقه‌مندم این اتفاق بیفتد اما به احتمال وقوع آن چندان خوشبین نیستم. مضافاً به این که نگرش من به «نکات نانوشته و ناگفته» تاریخ اندکی متفاوت است.

در تابستان ۱۹۸۷ در خلال یک مصاحبه رادیویی از سرهنگ مارک تارژینسکی^{۲۲}

۱۹- Ribbentrop-Molotov Pact اشاره به پیمان بی‌طرفی میان آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی که در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ از سوی وزرای امور خارجه دو کشور (ریبین‌تروپ و مولوتف) امضا شد و مهم‌ترین بخش آن تضمین عدم خصومت میان دو کشور به همدیگر و پروتکل مخفیانه منضم به این پیمان بود که به موجب آن لهستان، لیتوانی، لتونی، استونی، فنلاند و رومانی به منطقه نفوذ آلمان و دولت شوروی تقسیم شد و این پروتکل پیش‌درآمد تقسیم ارضی و سیاسی کشورهای نامبرده میان آلمان نازی و شوروی بود.

۲۰- رک: پانویس شماره ۳.

۲۱- «یافتیم! یافتیم!» اصطلاحی است که به ارشمیدس (Archimedes)، ۲۸۷ ق.م - ۲۱۲ ق.م، دانشمند یونان باستان نسبت داده می‌شود که پس از کشف آنچه بعداً به قانون ارشمیدس معروف شد ساعت‌ها در حالی که فریاد می‌زد «یافتیم! یافتیم!» در شهر دوید.

۲۲- Marek Tarczynski - (۱۹۳۸ -) مورخ لهستانی و کارشناس در تاریخ نظامی.

سوال شد: «آیا در جمهوری خلق لهستان هرگز مطالعه‌ای درباره جنگ میان لهستان و روسیه در سال ۱۹۲۰^{۳۳} صورت گرفته است؟» پاسخ او چنین بود: «مطالعاتی صورت گرفته است. برخی رساله دکترا یا پسادکترای خود را به این موضوع تخصیص داده‌اند. ادبیاتی که درباره این موضوع منتشر شده است بیش‌تر در کتاب‌های تاریخ عمومی لهستان یافت می‌شود. کتابی که به طور اختصاصی فقط به این جنگ و نبرد ورشو^{۲۴} پردازد هرگز نوشته نشده است. این کار به دلیل ملاحظات سیاسی میسر نبوده است.»

از این پاسخ می‌توان چنین استنباط کرد که وقایع ۱۹۲۰ موضوع تحقیق مورخان قرار گرفته است اما نتایج تحقیقات منتشر نشده است و ارزیابی‌هایی که از جنگ ۱۹۲۰ در کتاب‌های درسی آمده در مجموع صحیح و موجه است. اما آیا واقعا می‌شود این اظهارات را باور کرد؟ لازمه ملاحظات آنکه سرهنگ تارژینسکی «سیاسی» خواند این بود (آیا کسی می‌تواند این‌جا از فعل گذشته استفاده کند؟) که وقتی درباره ۱۹۲۰ یا هر مسئله دیگری در ارتباط با روابط لهستان و شوروی مطلبی نوشته می‌شود قید شود که مسئولیت آنچه در این روابط بد بوده با کدام یک از دو طرف بوده است. البته که اتحاد جماهیر شوروی هرگز نمی‌توانست طرف خاطی باشد و در همه کتاب‌های درسی که سرهنگ تارژینسکی به آن‌ها اشاره می‌کند این‌گونه برخورد شده است. متونی که با استناد به شواهد و اسناد اصیل و معتبر از چنین تئوری‌ای حمایت نمی‌کرد، قابل نوشتن نبود. در نبود چنین نوشتارهایی آسان‌تر می‌شد تاریخ را با روایات نیمه‌راست یا کذب محض ساخت. ریشه «نکته‌های نانوخته و ناگفته» در همین‌جا ست. تناقض در این است که مسبب کیفیت بد نوشته‌های متداول، «نکات نانوخته و ناگفته» تاریخی در آن‌ها نیست، بلکه «نکات نانوخته و ناگفته» خود حاصل پذیرش بی‌چون‌وچرای برخی ارزش‌ها و به‌زور گنجاندن واقعیات تاریخی در چهارچوب آن ارزش‌ها بوده است.

۲۳- The Polish-Soviet War یا جنگ لهستان-روسیه (۱۹۱۹ - ۱۹۲۱) در زمان جمهوری دوم لهستان میان لهستان از یک سو و جمهوری اوکراین و روسیه شوروی از سوی دیگر بر سر کنترل بخشی از اراضی شرق لهستان رخ داد. این جنگ با پیروزی لهستان و معاهده ریگا خاتمه یافت و لهستان موفق شد اراضی وسیعی را در شرق کشور به خود منضم کند. اتحاد جماهیر شوروی در پایان جنگ دوم جهانی با کمک متفقین مرزهای شرقی لهستان را از نو تعیین کرد و این اراضی را پس گرفت.

۲۴- The Battle of Warsaw یا نبرد ورشو، مرحله پایانی جنگ لهستان-روسیه بود که طی آن ارتش لهستان در یک هجوم غیرمنتظره، نیروهای دشمن متخاصم (روسیه شوروی و جمهوری اوکراین) را از ورشو به عقب راند و روسیه شوروی تقاضای صلح کرد. در اکتبر ۱۹۲۰ اعلام آتش‌بس شد.

وقایع ۱۹۲۰^{۲۵} یا آنچه در تابستان ۱۹۳۹^{۲۶} رخ داد یا حتی واقعه کاتین، هنگامی که در یک بستر تاریخی دروغین مطرح شود مفهوم کلی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا معنای واقعی این وقایع فقط در صورتی درک‌شدنی است که در بستر پس‌زمینه تاریخی رویدادهایی که به این وقایع منجر شدند مطرح شود. ادبیات تاریخی مارکسیستی مدعی است در سال ۱۹۲۰ این روسیه نبود که در امور داخلی لهستان دخالت کرد، بلکه لهستان بود که در مسائل داخلی روسیه مداخله کرد. نگرش این ادبیات به رویدادها به گونه‌ای است که گویی از برنامه رهبری حزب کارگر لهستان، که در آن زمان در روسیه فعال بود، مطلع نبودند؛ گویی واقف نبودند که کمیته موقت انقلابی لهستان به رهبری مارشلوسکی^{۲۷} و ژیرژینسکی^{۲۸} چگونه در همین زمان در شهر بیالیستوک^{۲۹} تشکیل شد؛ گویی نمی‌دانستند لهستان، با ریشه‌های عمیقی که مسیحیت در آن‌جا داشت، نمی‌توانست سرپل مناسبی برای اتصال انقلاب‌های کمونیستی در روسیه و آلمان باشد. به علاوه، در این آثار هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است که با توجه به وضعیت موجود در آن زمان، کمونیست‌ها تصمیم گرفتند لهستان را، ولو به زور، به یک جمهوری از جمهوری‌های شوروی تبدیل کنند. همین اصول درباره وقایع ۱۹۳۹ و واقعه کاتین هم صادق است. اگر همه حقایق درباره وقایع ۱۷ سپتامبر^{۳۰} گفته می‌شد آن وقت معلوم می‌شد که «تئوری دو دشمن»^{۳۱} در لهستان ساختگی نبود؛ بلکه لهستان عملاً و در حقیقت با دو دشمن مواجه بود.^{۳۲} اگر روس‌ها قبول می‌کردند مسئول قتل عام کاتین هستند آن

۲۵- اشاره به جنگ لهستان-روسیه و نبرد ورشو است. رک: دو پانویس قبلی.

۲۶- در ماه اوت ۱۹۳۹ اتحاد جماهیر شوروی و نازی‌ها مخفیانه در مسکو به توافق رسیدند که آلمان بتواند به لهستان حمله و آن را اشغال کند و اتحاد جماهیر شوروی واکنشی به این عملیات نشان ندهد (پیمان رین تروپ-مولوتف). در اول سپتامبر همان سال آلمان و در هفدهم سپتامبر اتحاد جماهیر شوروی به لهستان حمله کرد. این یورش در ۱۶ اکتبر ۱۹۳۹ خاتمه یافت؛ آلمان و شوروی پیروزمندانه لهستان را بین خود تقسیم و به خود منضم کردند.

27- Julian Marchlewski (1866 - 1925).

28- Felix Edmundovich Dzerzhinsky (1877 - 1926).

۲۹-Bialystok، شهری در شمال شرقی لهستان.

۳۰- در این تاریخ (۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹) روسیه شوروی به لهستان حمله کرد. این حمله نتیجه مستقیم توافق رین تروپ-مولوتف بود. (رک: پانویس شماره ۱۹).

۳۱- در متن انگلیسی: The theory of two enemies؛ منظور آلمان و روسیه شوروی است.

۳۲- منظور آلمان و روسیه شوروی است.

وقت نمی‌شد رفتار دولت لهستان در آوریل ۱۹۴۳^{۳۳} را تحریک آمیز تلقی کرد؛ برعکس این عملکرد روسیه بود که می‌بایست تحریک آمیز خوانده می‌شد.

در سپتامبر ۱۹۸۷ یک نمایشگاه بسیار جالب از عکس‌های آلن ژوبرت^{۳۴} تحت عنوان «آرشیوهای دستگاه اطلاعاتی: عکس‌هایی که تاریخ را تحریف می‌کنند» در موزه آرشی دیوسس ورشو^{۳۵} برگزار شد. ژوبرت در این عکس‌ها نشان می‌دهد که چطور می‌توان تاریخ را با استفاده از عکس‌های رتوش شده تحریف کرد. در یکی از عکس‌ها لنین در ۵ مه ۱۹۲۰ در حال سخنرانی برای سربازان ارتش سرخ دیده می‌شود که آماده رفتن به لهستان هستند. روی پلکانی که در کنار سکو قرار دارد تروتسکی و کامنف در انتظار نوبت برای سخنرانی دیده می‌شوند. در دهه ۳۰ میلادی این دو را از عکس مزبور حذف کردند چون حالا دیگر هر دو «دشمن خلق» تلقی می‌شدند. امروز می‌توان حدس زد که در راستای تلاش برای زدودن «نکات نانوشته و ناگفته» تاریخ، از نقطه نظر تبلیغاتی شاید بهتر باشد لنین را از این عکس حذف کنند و فقط تروتسکی را نگه دارند و مسئولیت سیاست روسیه در حمله به لهستان در آن زمان را بر شانه او بگذارند. زیرا وقتی شما چیزی را از عکسی محو می‌کنید، چنانچه آن را از همه عکس‌ها محو کنید، هدف‌تان این است که بعداً یک حرف کذب را تعمیم دهید و نگران نباشید که با برملاشدن آن سرزنش شوید. برای تاریخ‌نگارانی که می‌دانند چه چیزی در عکس حذف شده است، نوشتن یک روایت تاریخی نادرست دشوارتر است.

تاریخ‌نگاری سال‌های اخیر در لهستان، امروز به نحو گسترده‌ای قربانی این گونه مخدوش کردن‌ها شده است. از زمان جنگ تا کنون هزارها کتاب و مقاله تاریخی در لهستان نوشته شده است؛ همه آن‌ها از فیلترهای سانسور در مراحل مختلف عبور کرده‌اند و در نتیجه بسیاری از آن‌ها تحریف شده‌اند. آیا یک تاریخ‌نویس لهستانی که در نوشتارهای خود از پژوهش‌های مشروحی که به این شیوه آماده شده‌اند استفاده کند، می‌تواند آثار خود را از این که قربانی تحریف‌های مشابه شود حفظ کند؟ پاسخ این

۳۳- The Warsaw Ghetto Uprising: آغاز مقاومت مسلحانه یهودیان ساکن ورشو در لهستان اشغال‌شده توسط آلمان. هدف از این مقاومت جلوگیری از انتقال آخرین بازمانده‌های یهودی ورشو به اردوگاه‌های مرگ آلمان نازی بود. قبل از این قیام بیش از ۲۵۰ هزار یهودی مقیم ورشو به اردوگاه‌های آلمان نازی منتقل شده بودند. ارتش اشغالگر آلمان در ورشو، محله یهودیان را آتش زد تا موجب خروج ساکنان از منازل‌شان شود. در این قیام ۱۳ هزار یهودی کشته شدند.

۳۴- Alain Jaubert (۱۹۴۰-). نویسنده و روزنامه‌نگار فرانسوی.

است: آری، می‌تواند، اما کار مشکلی است و لازمه آن مسئولیت‌پذیری نویسنده و اراده او در به عهده گرفتن چنین کار خطیری است.

با وجود این بسیاری از نویسندگان تاریخ چنان عمل می‌کنند که گویی خبر ندارند رساله‌ها و مقالاتی که در نوشته‌هایشان به آن ارجاع می‌دهند قبلاً سانسور شده است. گاهی احساس من این است که برای آن‌ها تظاهر کردن به ندانستن راحت‌تر است.

تدوین یک مقاله جامع و کلی و بدون تحریف درباره تاریخ سیاسی سال‌های اخیر لهستان نمی‌تواند از تیغ سانسور در امان بماند. این بزرگ‌ترین و غم‌انگیزترین نکته نانوشته و ناگفته تاریخ است. سرنوشت مقاله تادئوژ لپکوفسکی^{۳۶}، که موضوع آن تاریخ لهستان از قرن هجدهم تا قرن بیستم است، نمونه‌ای از سرنوشت این گونه آثار است. به نظر می‌رسد اثر لپکوفسکی، همانند کتاب ورژسکی، که قبل از نوشته لپکوفسکی منتشر شد، فقط برای چاپ شدن به شیوه زیرزمینی و توزیع به عنوان کتاب ممنوعه در داخل کشور یا در میان مهاجران خارج از کشور مناسب تشخیص داده شده است. مقاله «جامعه لهستان از قرن هجدهم تا قرن بیستم: آهنگ توسعه و پویایی تغییر»^{۳۷} به قلم لپکوفسکی در سیزدهمین کنفرانس تاریخ‌نگاران لهستانی، که در سپتامبر ۱۹۸۴ در شهر پُژنان^{۳۸} برگزار شد، قرائت شد اما در بین اسناد کنفرانس که موسسه اوسولینیوم^{۳۹} چاپ کرده بود گنجانده نشده بود. درک علت این امر مشکل نیست. سردبیر اسناد کنفرانس، مشارکت لپکوفسکی را رد کرده و در حاشیه این مقاله به طور موجز نوشته بود: «به سردبیر پیشنهاد شد» و دیگر هیچ.

نکته تعجب‌برانگیز این است که از گزارشی که همراه با اسناد کنفرانس منتشر شد، این طور استنباط می‌شود که در گفت‌وگوهایی که بعد از قرائت این مقاله میان شرکت‌کنندگان کنفرانس در گرفت، آن‌ها ابتدا وارد موضوعاتی که در مقاله مطرح

۳۶- Tadeusz Stefan Lepkowski (۱۹۲۷ - ۱۹۸۹)، مورخ لهستانی.

37- *Polish society between 18th and 20th centuries: Rhythms of development and dynamics of change.*

۳۸- Poznan، شهری در غرب لهستان.

۳۹- The Ossolineum (or the National Ossoliński Institute) - یا موسسه ملی اوسولینیوم در سال ۱۸۱۷ به دست جوزف ماکسیمیلیان اوسولینسکی (۱۷۴۸ - ۱۸۲۶) ایجاد شد تا محلی برای حفظ کتاب‌ها، نسخه‌های خطی، مسکوکات و نشان‌ها باشد. این بنیاد چاپخانه‌ای هم داشت که به چاپ نشریات علمی و حمایت از دانشمندان جوان تخصیص داده شده بود. امروز این بنیاد از نهادهای مهم علمی و فرهنگی لهستان است.

شده بود نشدند. آن‌ها هنوز برای این‌گونه بحث‌ها آمادگی نداشتند؛ زیرا پرداختن به این مباحث مستلزم یک خانه‌تکانی ژرف در ذهنیت آن‌ها به بسیاری مطالب بود و این مهم به زمان بیش‌تری نیاز داشت.

وجه مشخصه نوشته‌های تاریخی لهستان در این است که وقتی به سال ۱۹۴۵^{۴۰} می‌رسد به طور ناگهانی قطع می‌شود. بین سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۸ آهنگ توسعه، که تاریخ بر این کشور تحمیل کرده بود، برای دومین بار قطع شد؛ اما از مورخان انتظار می‌رفت که در نوشته‌هایشان درست عکس این واقعه را نشان دهند. به همین دلیل اغلب تاریخ‌نگاران در لهستان از تحلیل تاریخ کشورشان در فردای جنگ [دوم جهانی] احتراز می‌جویند؛ این در حالی است که در سایر کشورهای جهان تاریخ را به نحو فزاینده‌ای با این نگرش می‌نویسند که پلی میان گذشته و حال بزند.

فرناند برودل^{۴۱}، مورخ برجسته فرانسوی، در آوریل ۱۹۶۷ در دانشگاه ورشو سخنرانی‌ای ایراد کرد که عنوان آن «تاریخ و مطالعه زمان حال» بود. او در این سخنرانی به بررسی منابع قدرت حیاتی تاریخ و فواید آن پرداخت. برودل قاطعانه با این نگرش که تاریخ، مطالعه یک دنیای مرده است مخالفت دارد. او می‌گوید: «برای یک مورخ، آنچه آشکار است فقط رویدادهایی که در گذشته رخ داده است، نیست. تاریخ در دنیای چیزهای مرده محبوس نشده است. به همین دلیل یک مورخ قادر است عقاید خود را درباره حال ابراز کند و این عقاید ممکن است خیلی هم توجیه‌پذیر باشد.» در نوشته برودل گذشته و حال با هم در کنش و واکنش‌اند. او می‌گوید: «تاریخ یعنی مطالعه جوامع گذشته و حال، با استفاده از یک متغیر ویژه که تاریخ‌نگار به کار می‌برد؛ آن متغیر ویژه «استمرار» است.»

اما در لهستان روایتی چنین کلی از تاریخ وجود ندارد. به این دلیل که یک تحلیل تاریخی، به شکلی که برودل پیشنهاد می‌کند، ناگزیر باید حداکثر در دهه‌های ۷۰ - ۸۰ قطع می‌شد؛ یعنی تا قبل از ظهور جنبش کارگری و سایر جنبش‌های توده‌ای. به احتمال زیاد تنها مورخی که تاریخ لهستان را از آغاز تا به امروز به این شیوه بررسی کرده است نورمن دیویس^{۴۲}، استاد دانشگاه لندن، است. آثار دیویس، با وجود این که ترجمه نشده است، در سراسر جهان و در لهستان بسیار مورد توجه واقع شده است.

۴۰- پایان جنگ دوم جهانی توأم با تسلط اتحاد جماهیر شوروی بر لهستان بود.

41- Fernand Braudel (1902 - 1985).

۴۲- Norman Davies (۱۹۳۹ ـ) مورخ انگلیسی-لهستانی که به خاطر آثارش در باب تاریخ اروپا، لهستان و بریتانیا شناخته شده است و از برجسته‌ترین مورخان تاریخ اروپای مرکزی و شرقی است.

یکی از مورخان لهستانی که متدولوژی برودل را در آثارش دنبال می‌کند لپکوفسکی است. او در نوشتاری که در پزنان قرائت شد جامعه لهستان را به عنوان ساختاری متحرک و در حال تغییر مطالعه می‌کند. لپکوفسکی پس از مطالعه تاریخ چهل ساله پس از جنگ در لهستان و تاریخ تقریباً سه قرن گذشته این کشور و ارتباط این دو با هم به این نتیجه رسید که مشکل واقعی در روند توسعه لهستان در خلال یک دوره ۲۵۰ ساله (یعنی از آغاز قرن هجدهم تا به امروز)، وابستگی سیاسی این کشور بوده است.

نوشته لپکوفسکی به سبب سانسور چاپ نشد و این امتناع یک بار دیگر ثابت کرد آن دسته از نظام‌های حکومتی که بر اساس یک مکتب شکل گرفته باشند به مورخان اجازه نمی‌دهند تصویر کاملی از تاریخ عرضه کنند. این گونه نظام‌ها گرایشی به دیدن واقعیت‌ها به آن شکل که هستند ندارند؛ آن‌ها واقعیات را آن گونه که در تخیل بنیانگذار مکتب متصور است می‌بینند. به همین دلیل تاریخ برای این سیستم‌ها به منزله ابزاری است که از آن، به گفته مارک بلاک^{۴۳}، «نه برای روشن ساختن زمان حال، برای توجیه درست‌تر آن یا تهمت‌زدن به آن» استفاده می‌کنند.

پس از چهل سال که این گونه با تاریخ برخورد شده است آیا کم‌آگاهی مردم ما از تاریخ خودشان و مغشوش بودن اذهان آن‌ها در پیچ‌وخم‌های تودرتوی گذشته کشور، تعجب‌برانگیز است؟

در عین حال مورخان (و دیگران) مکرر از کم‌آگاهی تاریخی مردم لهستان ابراز آزرده‌گی خاطر می‌کنند؛ به‌خصوص از گفتار و رفتار آن گروه از لهستانی‌هایی آزرده‌اند که وقتی آینده کشورشان مطرح می‌شود با درک اشتباهی از گذشته، همراه جریان‌اتی سیاسی می‌شوند که پُر از بدفهمی و تعابیر نادرست هستند.

نباید از خاطر ببریم که به علت فقدان تکثر سیاسی در لهستان پس از جنگ، امروز مردم لهستان - که نه گزینه‌ای دارند و نه به شخصه یک زندگی سیاسی مستقل را تجربه کرده‌اند تا بر پایه آن نتیجه‌گیری کنند - به تجربیات تاریخی و به‌خصوص به تجربیات حاصل از جمهوری دوم لهستان^{۴۴} رجوع می‌کنند. باید به یاد داشته باشیم که آن تجربیات زاییده دوران منحصربه‌فردی در تاریخ ۳۰۰ سال گذشته لهستان است که

۴۳- Marc Leopold Benjamin Bloch (۱۸۸۶ - ۱۹۴۴) مورخ فرانسوی و از بنیانگذاران مکتب آنال (Annales School).

۴۴- The Second Polish Republic یا جمهوری دوم در لهستان: اشاره به کشور لهستان در فاصله سال‌های بین دو جنگ جهانی (از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹) است.

در طول آن لهستان عملاً از استقلال کامل برخوردار بود؛ البته به استثنای دوره چهارساله موسوم به سِجِم (پارلمان) بزرگ^{۴۵} (۱۷۸۸ - ۱۷۹۲). در نتیجه علاقه به شخصیت‌ها و احزاب سیاسی از جمله پیلسودسکی^{۴۶}، دمووسکی^{۴۷}، ویتوس^{۴۸}، سوسیالیست‌های دوره جمهوری دوم، ناسیونالیست‌ها، لیبرال‌ها، حزب مردم^{۴۹} و حزب دموکرات مسیحی^{۵۰} به سرعت افزایش یافته است. این شور و هیجان فراگیر، به‌خصوص در میان جوانان، تا حدودی نوعی علاقه جایگزین بوده است^{۵۱} و بستری مساعد برای آماده کردن مردم برای تمرین سیاست شده است.

ارزیابی‌های غالباً غیر نقادانه بسیاری از روزنامه‌نگارانی که در نشریات زیرزمینی (و سایر نشریات) درباره تاریخ می‌نویسند، به‌خصوص هنگامی که موضوع نوشتار جمهوری دوم است، ریشه‌های مشابهی دارد. تلاش‌های مکرری صورت گرفته است تا تقسیم‌بندی‌های تاریخی ناهنجار را به صورت فله‌ای از گذشته به حال منتقل کنند؛ این تقسیم‌بندی‌ها از حیث اجتماعی بی‌محتوا و از حیث ذهنی عقیم‌اند.

متأسفانه همه این‌ها از فقدان آگاهی درباره دوران جمهوری دوم ناشی می‌شود و تاریخ‌نگاری لهستان هم در این نقصان مسئولیت داشته و قابل سرزنش است. مورخان

۴۵- سِجِم بزرگ یا دوره چهارساله سِجِم (The Great Sejm)، به پارلمان (سِجِم) کشورهای مشترک‌المنافع لهستان و لیتوانی گفته می‌شود که در سال‌های ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۲ در ورشو تشکیل شد و هدف اساسی آن اعاده حاکمیت به کشورهای مشترک‌المنافع و اقدام به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در آن کشورها بود.

۴۶- Józef Klemens Piłsudski (۱۸۶۷ - ۱۹۳۵) سیاستمدار لهستانی که رهبر بالفعل جمهوری دوم لهستان بود.

۴۷- Roman Stanisław Dmowski (۱۸۶۴ - ۱۹۳۹) سیاستمدار و یکی از بنیانگذاران و نظریه‌پردازان اصلی جنبش سیاسی راست‌گرای دموکراسی ملی.

۴۸- Wincenty Witos (۱۸۷۴ - ۱۹۴۵) عضو برجسته «حزب مردم» لهستان و رهبر یکی از جناح‌های آن حزب.

۴۹- در عصر جمهوری دوم در لهستان دو حزب به اسم حزب مردم لهستان وجود داشت: «Polish People's Party "Wyżolenie"» و «Polish People's Party "Piast"». در این نوشته تصریح نشده است که منظور، کدام یک از این دو حزب است.

50- Polish Christian Democratic Party.

۵۱- یادداشت مترجم: شاید منظور این است که در نبودِ نوشتارهای تاریخی قابل استناد، جوانان به مطالعه شخصیت‌ها و احزاب سیاسی روی آوردند.

نمی‌توانند بر خوانندگان آثارشان ایراد بگیرند؛ زیرا خوانندگان برای کسب آگاهی درباره تاریخ قرن بیستم اغلب مقالات مرسوم را می‌خوانند که در آن‌ها رد پای فقدان آزادی و تکثر کاملاً مشهود است. بنابراین درک‌شدنی است که حتی اگر در آن آثار ارزیابی‌های دقیقی وجود داشته باشد، آن‌ها را باور نکنند. اگر این خوانندگان به جست‌وجوی دیدگاه‌های دیگر بروند، احتمالاً تنها چیزی که خواهند یافت عذرخواهی‌های غیر نقادانه نویسندگانی است که از حیث ایدئولوژی و تشکیلاتی با جریان‌های مشخص سیاسی مرتبط هستند.

تاریخ‌نگاران می‌توانند به تغییر وضعیت کنونی کمک کنند و با نوشتارهای مستند و انتقادی به علاقه مردم به تاریخ پاسخ دهند، نه آن‌که مدام از فقدان آگاهی عمومی به گذشته مملکت اظهار خشم کنند (آنچنان که می‌کنند).

در دهه ۸۰ میلادی ترس بسیاری از مردم لهستان از مشارکت در سیاست ریخت. امروز دیگر تاریخ صرفاً جایگزینی برای سیاست نیست. به نظر می‌رسد علاقه جوانان، که بالقوه سیاستمداران آینده مملکت‌اند، به تاریخ کم‌تر شده است. در جمع محافل حاکم در لهستان نیز به تدریج اهمیت کم‌تری به تاریخ داده می‌شود. باید امیدوار بود که این تحولات موجب فضای آرام‌تری برای مورخان شود تا بتوانند به کارهای پژوهشی بپردازند و نیز به آن‌ها فرصت بیش‌تری دهد تا به تاریخ به مثابه یک حرفه علمی، و نه عمدتاً به منزله یکی از منضمات سیاست، بپردازند.

در حال حاضر وظیفه اصلی مورخان لهستان این است که اجازه ندهند خودشان و آثارشان مورد بهره‌برداری سوء مغرضان قرار بگیرند. در سال ۱۹۱۶ استانیسلاو کورژبا^{۵۲} نوشت: «اگر تاریخ بخواهد به وظیفه خودش، که گفته می‌شود معلم زندگی^{۵۳} است، عمل کند لازم است تاریخ‌نگاران به وظیفه حرفه‌ای خود عمل کنند. تاریخ فقط زمانی می‌تواند معلم خوبی باشد که تاریخ‌نگاران به آنان که در میدان عمل‌اند و تاریخ کشور خود را مطالعه می‌کنند اطلاعاتی را که می‌توانند و باید بدهند، به طور کامل بدهند و به خصوص یک چشم‌انداز کلی و انتقادی درباره تاریخ ملت به آن‌ها عرضه کنند ...».

۵۲- Stanislaw Kutrzeba (۱۸۷۶ - ۱۹۴۶) تاریخ‌نگار، سیاستمدار و حقوق‌دان لهستانی.

۵۳- «Historia magistra vitae est» گفته سیسرون، خطیب و دولتمرد رومی (۱۰۶ - ۴۶ قبل از میلاد مسیح)، است. به این معنی که «تاریخ معلم زندگی» است و مطالعه گذشته درسی برای آینده است. ترجمه عبارت کاملی که این گفته از آن اقتباس شده به این شرح است: «بدون آوای خطیب، چگونه تاریخ می‌تواند نظاره‌گر زمان، نور حقیقت، حیات حافظه، هادی زندگی، منادی عهد باستان و متعهد به فناپذیری باشد؟»

روایتی تاریخی که مشتمل بر «پاره‌هایی از تاریخ باشد و نه کلیت آن» به کار سیاستمدار نمی‌آید. چنین روایاتی نگاهی سطحی به واقعیات دارد؛ «بدون آن که با نگرشی عمیق به آن‌ها بنگرد و آن‌ها را در بستر تحولات تاریخی قرار دهد. از چنین روایاتی چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ چگونه می‌توان از اشتباه پرهیز کرد؟» به گفته کورژیا، تاریخ‌نگاری زمانی مسئولیت اجتماعی خود را انجام داده است که پایه علمی منسجم داشته باشد؛ «زیرا هنگامی که تصویر تاریخی کاملی ارائه دهد که همه ابعاد را پوشش داده باشد ... آنچه را که دولتمردان و میهن‌دوستان لازم دارند به آن‌ها داده است.»

این اشارات از یک تاریخ‌نگار و حقوقدان برجسته لهستان، امروز به همان اندازه معتبر است که هفتاد سال پیش بود.



در دوران اوج حکومت کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی، روایات تاریخی به طور مرتب از نو نوشته می شد تا سیاست جاری حزب کمونیست را بازتاب دهد. هر بار که یکی از رهبران حزبی تصفیه می شد، مطبوعات رسمی او را از یک قهرمان به عامل مسبب همه شکست‌ها تقلیل می دادند. حتی عکس‌ها از تفتیش و اصلاح مصون نبودند و با تغییر آن‌ها، تاریخ را تغییر می دادند. عکس بالا تصویری اجلاسی است که در ۲۷ ژوئن سال ۱۹۴۸ در پراگ برگزار شد و موضوع آن اعلام «اتحاد» حزب کمونیست چکسلواکی با حزب سوسیال دموکراسی این کشور بود. در عکس

اصلی رودلف اسلانسکی^{۵۴}، دبیر کل حزب کمونیست (نفر دوم از سمت راست)، دیده می‌شود. اسلانسکی از شخصیت‌های کلیدی در روی کارآمدن کمونیست‌ها در چکسلواکی در سال ۱۹۴۸ بود، اما در سال ۱۹۵۲ به اتهام ناروا و واهی خیانت اعدام شد. پس از رسوایی اسلانسکی، تصویر او در عکس رسمی حذف شد. با این که در سال ۱۹۶۳ رسماً از اسلانسکی اعاده حیثیت شد، تنها اثری که از حضور او در این اجلاس دیده می‌شود شیشه آب معدنی‌ای است که در مقابل او قرار داده شده بود و از عکس «رسمی» حذف نشده است.

۵۴- Rudolf Slansky (۱۹۰۱ - ۱۹۵۲) سیاستمدار کمونیست چک که در فردای جنگ دوم جهانی دبیر کل حزب کمونیست چکسلواکی شد و از چهره‌هایی اصلی بود که موجبات روی کارآمدن کمونیست‌ها در چکسلواکی را فراهم کرد.

